

محمد ﷺ آفریننده قرآن است

عبدالکریم سروش

اینترنت، بهمن ۸۶

چکیده: محمد ﷺ آفریننده قرآن است. این چیزی است که عبدالکریم سروش در این گفت‌وگو پیرامون کتاب «بسط تجربه نبوی» که قرار است ترجمه‌اش سال آینده منتشر شود، می‌گوید. سروش با این دیدگاه از بسیاری از اصلاح‌گران تندروی مسلمان پیش‌تر می‌رود. سروش در مصاحبه‌اش با زمزم، چکیده‌ای از این آراء را بیان کرده است. مدعای اصلی سروش این است: تمام معرفت‌های بشری و استنباط‌های انسانی از دین، تاریخی است و معروض خطا. اگر تمام فهم‌های بشری از دین معروض خطا باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند به نام خدا ادعای پیاده کردن شریعت را داشته باشد؛ حتی روحانیون ایرانی. سروش در «بسط تجربه نبوی» می‌گوید نظرش درباره خطاپذیر بودن معرفت دینی تا حدی درباره قرآن نیز صادق است. او مدعی است که قرآن نه تنها محصول شرایط تاریخی خاصی است که در بستر آن شکل گرفته است، بلکه برآمده از ذهن حضرت محمد ﷺ و تمام محدودیت‌های بشری او نیز هست. سروش می‌گوید این سخن، سخنی بدیع و تازه نیست؛ چون بسیاری از اندیشمندان سده‌های میانه هم قبلاً به آن اشاره کرده‌اند.

○ چگونه می‌توان چیزی همچون «وحی» را در جهان مدرن و راززدایی شده امروز، با معنا دید؟

● «الهام» است. این همان تجربه‌ای است که شاعران و عارفان دارند؛ هر چند پیامبر این را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند. در روزگار مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره شعر می‌فهمیم. چنان که یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است: وحی بالاترین درجه شعر است. شعر ابزاری معرفتی است که کارکردی متفاوت با علم و فلسفه دارد. شاعر احساس

می‌کند که منبعی خارجی به او الهام می‌کند؛ و چیزی دریافت کرده است. و شاعری، درست مانند وحی، یک استعداد و قریحه است: شاعر می‌تواند افق‌های تازه‌ای را به روی مردم بگشاید؛ شاعر می‌تواند جهان را از منظری دیگر به آنها بنمایاند.

○ به نظر شما، قرآن را باید محصول زمان خودش دید. آیا این سخن متضمن این نیز هست که شخص پیامبر نقشی فعال و حتی تعیین‌کننده در تولید این متن داشته است؟

● بنا به روایات سنتی، پیامبر تنها وسیله بود؛ او پیامی را که از طریق جبرئیل به او نازل شده بود، منتقل می‌کرد. اما، به نظر من، پیامبر نقشی محوری در تولید قرآن داشته است.

استعاره شعر به توضیح این نکته کمک می‌کند. پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است. اما در واقع - یا حتی بالاتر از آن: در همان حال - شخص پیامبر همه چیز است: آفریننده و تولیدکننده. بحث درباره این که آیا این الهام از درون است یا از بیرون حقیقتاً این جا موضوعیتی ندارد، چون در سطح وحی تفاوت و تمایزی میان درون و بیرون نیست.

این الهام از «نفس» پیامبر می‌آید و «نفس» هر فردی الهی است. اما پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد؛ از آن رو که او از الهی بودن این نفس آگاه شده است. او این وضع بالقوه را به فعلیت رسانده است. «نفس» او با خدا یکی شده است. سخن مرا این جا به اشتباه نفهمید: این اتحاد معنوی با خدا به معنای خدا شدن پیامبر نیست. این اتحادی است که محدود به قد و قامت خود پیامبر است. این اتحاد به اندازه بشریت است؛ نه به اندازه خدا.

اما پیامبر به نحوی دیگر نیز آفریننده و وحی است. آنچه او از خدا دریافت می‌کند، مضمون وحی است. اما این مضمون را نمی‌توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آن‌ها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی‌صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر، باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند.

شخصیت او نیز نقش مهم در شکل دادن به این متن ایفا می‌کند. اگر قرآن را بخوانید، حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح در حالی که گاهی اوقات پر ملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است. این، آن جنبه کاملاً بشری وحی است.

○ پس قرآن جنبه‌ای انسانی و بشری دارد. این یعنی قرآن خطاپذیر است؟

● از دیدگاه سنتی، در وحی خطا راه ندارد. اما امروزه، مفسران بیشتر فکر می‌کنند وحی در مسایل صرفاً دینی مانند صفات خداوند، حیات پس از مرگ و قواعد عبادت خطاپذیر نیست. آن‌ها می‌پذیرند که وحی می‌تواند در مسایلی که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می‌شوند، اشتباه کند. چون پیامبر به سطح دانش مردم زمان خویش «فرو آمده است» و «به زبان زمان خویش» با آن‌ها سخن گفته است.

من دیدگاه دیگری دارم. من فکر نمی‌کنم که پیامبر «به زبان زمان خویش» سخن گفته باشد؛ در حالی که خود دانش و معرفت دیگری داشته است. او حقیقتاً به آن چه می‌گفته، باور داشته است. این زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم دانش او از دانش مردم هم عصرش درباره زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیش تر بوده است. این دانشی را که ما امروز در اختیار داریم، نداشته است و این نکته خدشه‌ای هم به نبوت او وارد نمی‌کند چون او پیامبر بود، نه دانشمند یا مورخ.

○ شما به فیلسوفان و عارفان سده‌های میانه همچون مولوی اشاره می‌کنید. دیدگاه‌های شما درباره قرآن تا چه اندازه ریشه در سنت اسلامی دارد؟

● بسیاری از دیدگاه‌های من ریشه در اندیشه سده‌های میانی اسلام دارد. اندیشمندان سده‌های میانه غالباً این نظریه‌ها را به شیوه‌ای روشن و مدون بیان نمی‌کردند و ترجیح می‌دادند آنها را در خلال سخنانی پراکنده یا در لفافه بیان کنند. آن‌ها نمی‌خواستند برای مردم که توانایی هضم این اندیشه‌ها را نداشتند، ایجاد تشویش و سردرگمی کنند. به عنوان مثال، مولوی جایی می‌گوید که قرآن، آینه‌های ذهن پیامبر است.

پسر مولوی حتی از این هم فراتر می‌رود. او در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید که چند همسری به این دلیل در قرآن مجاز دانسته شده است که پیامبر زنان را دوست می‌داشت و به این دلیل بود که به پیروانش اجازه اختیار کردن چهار زن را داده بود!

○ آیا سنت شیعی به شما اجازه می‌دهد که اندیشه‌هایتان را درباره بشری بودن قرآن مدون کرده و توسعه دهید؟

● مشهور است که در اسلام سنی، مکتب عقل‌گرای اعتزالی در برابر اشعریان و عقیده آن‌ها دال بر جاودانی بودن و غیر مخلوق بودن قرآن شکست سختی خورد. اما در اسلام شیعی، معتزلیان به نحوی ادامه حیات دادند و زمینی حاصل‌خیز را برای رشد یک سنتی فلسفی غنی فراهم کردند. اعتقاد معتزلیان دال بر مخلوق بودن قرآن در میان متکلمان شیعی، تقریباً اعتقادی است بلامنازع.

امروزه می‌بینید که اصلاح‌گران سنی به موضع شیعیان نزدیک‌تر می‌شوند و اعتقاد مخلوق بودن قرآن را می‌پذیرند. اما روحانیون ایران در استفاده از منابع فلسفی سنت شیعی برای گشودن افق‌هایی تازه به روی فهم دینی ما مردد هستند و هراس دارند که مبادا با گشودن باب بحث درباره مسائلی از قبیل ماهیت نبوت، همه چیزشان از دست برود.

○ پیامدهای دیدگاه‌های شما برای مسلمانان معاصر و نحوه استفاده آن‌ها از قرآن به منزله یک راهنمای اخلاقی چیست؟

● تلقی بشری از قرآن تفاوت نهادن میان جنبه‌های ذاتی و عرضی قرآن را میسر می‌کند. بعضی از جنبه‌های دین به طور تاریخی و فرهنگی شکل گرفته‌اند و امروز دیگر موضوعیت ندارند. همین امر، به عنوان مثال، درباره مجازات‌های بدنی که در قرآن مقرر شده‌اند، صادق است. اگر پیامبر در یک محیط فرهنگی دیگر زندگی می‌کرد، این مجازات‌ها احتمالاً بخشی از پیام او نمی‌بودند.

وظیفه مسلمانان امروز این است که پیام گوهری قرآن را به گذشت زمان ترجمه کنند. این کار درست مانند ترجمه یک ضرب‌المثل از یک زبان به زبان دیگری است. ضرب‌المثل را تحت اللفظی ترجمه نمی‌کنید. ضرب‌المثل دیگری پیدا می‌کنید که همان روح و معنا را داشته باشد، همان مضمون را داشته باشد، ولی شاید همان الفاظ را نداشته باشد.

● اشاره

هادی صادقی

آنچه آقای سروش در این مصاحبه گفته‌اند، بیشتر، اما با روشنی کمتر، در مقاله و کتاب بسط تجربه نبوی آمده بود. دلیل انتخاب این گفت و گو برای بررسی شفافیت و صراحت بیشتر آن است. چنان که خوانندگان فهیم نشریه بازتاب اندیشه نیک می‌دانند، روش ما در این نشریه کاملاً علمی و به دور از هر گونه جنجال سیاسی یا اجتماعی است. بنابراین، از این مقالات نباید انتظار کارکرد غیر علمی داشت. فضای تکفیر و لعن و نفرین، فضایی دیگر

است و ما آن را به اهلش و امی نهیم.

همچنین به دلیل رعایت اختصار ناچاریم در مقام نقد تنها به اشارت‌هایی بسنده کنیم و تفصیل مطالب را به جای دیگر واگذاریم و گرنه در مطالب آقای سروش مواضع نقد فراوانی وجود دارد که اگر بخواهیم همه را بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. در ادامه ضمن اشاره به جنبه صحیح نظر ایشان، پاره‌ای مشکلات آن را نیز برمی‌شمیریم:

۱. پیش از هر چیز باید دانست که این نظریه پیش از جناب سروش نیز از سوی برخی تجدیدگرایان دیگر ابراز شده بود. سر سلسله این تجدیدگرایان سرسید احمدخان هندی (۱۸۱۷-۱۸۹۸ م) است که تفسیر ناتمامی هم بر قرآن کریم نوشته است.

او معتقد است «نبوت یک ملکه طبیعی خاص» نظیر سایر قوای بشری است که به هنگام اقتضای وقت و محیط شکوفا می‌شود، چنانچه میوه و گل درختان به موقع خویش می‌شکند و می‌رسند... به نظر او پیامبر ﷺ وحی را مستقیماً از خداوند دریافت می‌کند. جبرئیل در واقع جلوه مجازی و کنایی قوه یا ملکه پیامبری است. به نظر او وحی چیزی نیست که از بیرون به پیامبر برسد، بلکه همانا فعالیت عقل‌الوهی در نفس و عقل قدسی بشری اوست.^۱

سپس امین الخولی (۱۹۰۴-۱۹۶۹ م) استاد دانشگاه قاهره و قرآن‌پژوه مصری با همکاری چند تن از همفکرانش مکتب تفسیری زبان‌شناسانه قرآن را پی‌ریزی کرد، و اگرچه آثار و آراء او، در عین نوظهوری، از ارتدکسی (مذهب اعتقادات رسمی) مسلمانان، چندان دور نشد، ولی با نقد ادبی بی‌پروا شاگردانی چون نصر حامد ابوزید پرورش داد.

نصر حامد ابوزید (متولد ۱۹۴۳ م) متفکر نواندیش و قرآن‌پژوه مصری، از نقد ادبی فراتر رفت و پا به عرصه نقد فلسفی، جامعه‌شناسانه، روانشناسانه و تأویل‌گرانه بی‌محابا نهاد و پاره‌ای از آرای قرآن‌پژوهی کم‌سابقه و بی‌پروایش در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ سبب جنجال بسیار در مصر و سرانجام صدور حکم ارتداد وی از سوی جامعه الازهر گردید. او قرآن را متنی تاریخی و فرهنگ‌مند و متأثر از زمانه و زمینه نزول تدریجی (۲۳ ساله) آن شمرد.

آرای تجدیدگرایان دیگری نظیر محمد ارغون و حسن حنفی کپی‌برداری از اقوال خارق اجماع سرسید احمدخان هندی و ابوزید است.^۲

۲. ریشه‌یابی نظریه آقای سروش ما را به نوع نگرش مسیحیت به وحی رهنمون می‌سازد. ایشان وحی را از سنخ تجربه دینی می‌دانند، یعنی نگرش الاهیات جدید

بازتاب اندیشه ۹۶
محمد ﷺ
آفریننده
قرآن است

۱. بهاء‌الدین، خرمشاهی، تفسیر و تفاسیر جدید، تهران: ۱۳۶۴، ص ۶۰

۲. برگرفته از دادداشت بهاء‌الدین خرمشاهی با عنوان «پاسخ‌هایی به قرآن‌ستیزان» با اندکی تلخیص، منتشر

شده در <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8611210066>

پروتستان. وحی در این نگرش اتکای به شخص دارد، نه بر کلمه. در اسلام وحی یک حقیقت کلامی است و محصول وحی «کلام الله» نام دارد. اما در مسیحیت، به ویژه مسیحیت پروتستان، بر شخص مسیح به عنوان وحی الهی تکیه دارد و میان این دو دیدگاه تفاوتی بسیار است.

۲. یک جنبه نظریه ایشان تبیین مقام والای پیامبر بزرگ اسلام است. اگر پیامبر را به گونه‌ای ترسیم کنیم که وجود نازنین او هیچ نقشی در نزول وحی نداشته باشد، شخصیت آن بزرگوار را چنان که باید و شاید نشناخته‌ایم. از آنجا که هیچ کار خداوند بی حکمت نیست، انتخاب ایشان برای مقام بزرگ نبوت، آن هم ختم نبوت، حتماً به دلیل زمینه مناسبی بوده که در شخصیت ایشان وجود داشته است. البته در روایات اسلامی تربیت ایشان به دست خدا، خلقت نوری وی، طینت پاک آن بزرگوار و ده‌ها ویژگی دیگر ذکر شده است. برخی از این ویژگی‌ها اکتسابی و برخی دیگر موهوبی‌اند. اما همان ویژگی‌های موهوبی نیز بی دلیل به کسی اعطا نمی‌شوند و با صلاحیت‌ترین مردمان برای پذیرش این عطایای الهی برگزیده می‌شوند. بنابراین، باید دانست که پیامبر برای برگزیدگی و پذیرش وحی الهی نیازمند آمادگی‌های روحی ویژه‌ای است و این آمادگی‌ها زمینه پذیرش حادثه سهمگین نزول وحی را ایجاد می‌کند.

۴. بر همین اساس، اینکه می‌گویند: «بنا به روایات سنتی، پیامبر تنها وسیله بود» سخنی نادرست است. یعنی پیامبر تنها نقش یک نامه‌رسان را ندارد، بلکه خود او پیام مجسم است. وجود نازنین پیامبر تجلی قرآن بود. چنان که در روایات متعدد پیامبر را همان قرآن نامیده‌اند. از امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود خلق پیامبر قرآن بود. افزون بر این، اگر جان پیامبر تصعید نمی‌یافت و ملکوتی نمی‌شد، هرگز نمی‌توانست محل نزول قرآن واقع شود؛ زیرا قرآن را باید فهمید و درک کرد تا بتوان آن را تبلیغ نمود و برای این کار لازم است که جان پذیرنده وحی چنان والا شده باشد که با حقیقت وحی تناسب یابد. اینکه گفته‌اند: «انما يعرف القرآن من خوطب به؛ همانا قرآن را تنها کسی می‌تواند بشناسد که مخاطب آن باشد» به این معناست که برای فهم قرآن باید به مقام مخاطبیت رسید. این مقام صرفاً یک مقام تشریفی نیست، بلکه یک حقیقت وجودی است که تا شخص به آن نرسد، نمی‌تواند حقایق قرآنی را دریافت کند.

۵. بر این پایه می‌توان فهمید که نقش آفرینش‌گری پیامبر در وحی و قرآن در حد ایجاد زمینه رویش درخت تنومند قرآن در وجود اوست. به این معنا مانعی در پذیرش نقش پیامبر در وحی نیست. اما اینکه گفته شود: «شخص پیامبر همه چیز است؛ آفریننده و تولیدکننده» سخنی بی‌پایه و نادرست است؛ زیرا نه بر آن دلیلی اقامه کرده‌اند و نه این مطلب با خود قرآن و سیره پیامبر سازگار است. اگر بخواهیم به زبان فلسفه سخن بگوییم، می‌توان گفت که پیامبر علت مادی قرآن است، اما نمی‌توان گفت که وی علت فاعلی آن است.

صدها آیه قرآن دلالت دارد بر اینکه خداوند قرآن را آفریده است، یا خداوند آن را بر قلب پیامبر نازل فرموده است. صراحت این آیات قرآن جایی برای هیچ‌گونه تأویل و تغییری باقی نمی‌گذارند. در ادامه به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

۱) **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**؛ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.^۱ (یوسف: ۲)

۲) **وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا**؛ و این گونه آن را [به صورت] قرآنی عربی نازل کردیم، و در آن از انواع هشدارها سخن آوردیم، شاید آنان راه تقوا در پیش گیرند، یا [این کتاب] پندی تازه برای آنان بیاورد. (طه: ۱۱۳)

۳) **تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ**؛ وحی [نامه‌ای] است از جانب [خدای] رحمتگر مهربان. کتابی است که آیات آن، به روشنی بیان شده. قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند. (فصلت: ۲-۳)

۴) **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ**؛ نازل شدن [این کتاب] از جانب خدا شکست‌ناپذیر سنجیده کار است. ما [این] کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم، پس خدا را -در حالی که اعتقاد [خود] را برای او خالص‌کننده‌ای -عبادت کن. (الزمر: ۱-۲)

۵) **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا**؛ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی، و زنده‌ایان را به حق جانبدار خیانتکاران مباش. (النساء: ۱۰۵)

۶) **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**؛ و بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی، و از روز گرد آمدن [خلق] -که تردیدی در آن نیست -بیم دهی گروهی در بهشتند و گروهی در آتش. (الشوری: ۷)

۷) **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ**؛ ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید. همانا که آن در کتاب اصلی [لوح محفوظ] به نزد ما سخت و الا و پر حکمت است. (زخرف: ۳-۴)

۸) **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَوَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَامِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ**؛ که [قرآن] قطعاً گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است و آن گفتار شاعری نیست [که] کمتر [به آن] ایمان دارید. و نه گفتار کاهنی [که] کمتر [از آن] پند می‌گیرید. [پیام] فرود

۱. ترجمه آیات از مترجم گرانقدر قرآن جناب آقای محمد مهدی فولادوند است.

آمده‌ای است از جانب پروردگار جهانیان و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم، و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد. (الحاقه: ۴۰-۴۷)

۹) وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم، و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی (الشوری: ۵۲)

۱۰) وَإِنَّهُ لَنَزِيلٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ؛ و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. «روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی، به زبان عربی روشن. (الشعراء: ۱۹۲-۱۹۵)

وضوح این آیات ما را از هر گونه توضیح بیشتر بی‌نیاز می‌سازد. برخی از آنها وحی را به خدا نسبت می‌دهند و بر فعل خداوند تأکید می‌شود، برخی نیز به واسطه انزال وحی بر قلب پیامبر اشاره می‌کنند و آن واسطه را روح، روح الامین، رسول کریم و مانند آن معرفی می‌کنند. البته پیش از این آقای سروش مسأله فرشته وحی را این گونه حل و فصل کردند که پیامبر گمان می‌کند فرشته بر او وارد می‌شود. در این گفت و گو نیز بر این موضوع پافشاری می‌کنند که «بحث درباره این که آیا این الهام از درون است یا از بیرون حقیقتاً این جا موضوعیتی ندارد، چون در سطح وحی تفاوت و تمایزی میان درون و بیرون نیست.» اما معلوم نکرده‌اند که به کدام دلیل در سطح وحی تفاوتی میان درون و بیرون نیست. اینجا یک ادعای بزرگ بدون هیچ شاهد درون‌دینی یا دلیل عقلانی صورت پذیرفته است. البته اشکالی ندارد که بگوییم وحی حادثه‌ای است که در نفس پیامبر می‌گذرد و بیرون از وی نیست، اما این مطلب را نباید به معنایی فهم کرد که نقش خدا و فرشتگان را نادیده بگیرد. صدها شاهد قرآنی و روایی وجود دارد که بر نقش خدا و فرشتگان تأکید می‌شود. بسیاری آیات قرآن حتی عربی بودن لفظ را نیز به خداوند نسبت می‌دهند.

۶. با توجه کردن به آیات یاد شده دیگر جایی برای این ادعا وجود ندارد که «این وحی بی‌صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد.» صراحت آیه‌های قرآن در این موضوع جای تردیدی در بطلان ادعای دکتر سروش باقی نمی‌گذارد؛ زیرا در این آیات صورت کلامی قرآن نیز به خداوند نسبت داده شده است. چگونه می‌توان این آیه را تأویل کرد که «انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون».

۷. اعجاز‌های لفظی قرآن که در طول تاریخ بی‌مانند است و در کتاب‌های تفسیر و علوم

قرآن و کتاب‌های مستقل در باب اعجاز قرآن بیان شده‌اند، دلیل محکم دیگری است که ادعای فاعلیت انسانی در باب وحی را رد می‌کند. همچنین تحدی قرآن به صراحت این موضوع را به اثبات می‌رساند، که قرآن صرفاً از جانب خداست و بشر در آن نقش فاعلی ندارد (اما چنان که پیشتر گفتیم می‌تواند نقش قابلی داشته باشد). قرآن مکرر در مقام تحدی برآمده و با صدای رسا به همگان اعلام کرده که اگر شک دارند که این کلام خداست که بر پیغمبرش نازل شده مانند آن را بیاورند: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ بگو اگر آدمیان و طایفه جن جمع شوند برای اینکه مانند این قرآن را بیاورند نتوانند اگر چه بعضی از آنان پشتیبان بعض دیگر باشند» (الاسراء: ۹۱). سپس تنزل نموده، به آوردن ده سوره مثل قرآن اکتفاء فرموده است: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ؛ بلکه می‌گویند محمد ﷺ این کلمات را خود به هم می‌بافد بگو شما هم ده سوره مثل آن را به هم یافته، بیاورید» (هود: ۱۷). باز هم تنزل نموده، به آوردن یک سوره مثل قرآن دعوت می‌کند: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَ اذْعُوا شَهَادَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ التَّارِ أَلْتِي وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ؛ هر گاه نسبت به آنچه بر بنده خود فرستادم در شک و تردید هستید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خودتان را غیر از خدا دعوت کنید، اگر راست می‌گویید و اگر چنین نکریدید و هرگز نخواهید کرد از آتشی که برای کافران آماده شده است بپرهیزید» (البقره: ۲۱-۲۲).

بنابراین هر عاقلی اگرچه از علم فصاحت و بلاغت بلکه از لغت عرب بهره نداشته باشد این معنی را کاملاً می‌فهمد که اگر قرآن، کلام خدا و مافوق قدرت بشر نبود با اهمتامی که در این باره داشتند مانند آن را آورده بودند و اینکه نتوانسته مثل آن را بیاورند معجزه بودن و غیر بشری بودن قرآن را متوجه می‌شود. کسی که از علم فصاحت و بلاغت اطلاع داشته باشد و کلمات فصحاء و بلغاء عرب را تتبع نماید و آیات قرآن را با آنها مقایسه کند فصاحت و بلاغت، روانی و سلاست، شیرینی و ملاحظت قرآن به خوبی برای وی ظاهر می‌شود و درمی‌یابد که هیچ کلامی از فصیح‌ترین شعراء و خطبای عرب حتی، کلمات دیگر پیغمبر ﷺ از مواعظ و خطب و کلمات قصار و همچنین خطب نهج‌البلاغه و کلمات سایر ائمه اطهار ﷺ، در مقابل قرآن نمی‌تواند عرض اندام بکند و اگر جمله‌ای از قرآن در میان صدها جمله دیگر قرار گیرد مانند ماه شب چهارده در میان ستارگان می‌درخشد.^۱

۸. همچنین نمی‌توان فهمید که چگونه ممکن است یک فرد تا چهل سالگی هیچ نمونه‌ای از این دست کلمات و جملات نداشته باشد، بعد به یکباره واجد قوه شاعرانه‌ای شود که

۱. این قسمت با استفاده از تفسیر اطبیب البیان فی تفسیر القرآن نوشته سید عبدالحسین طیب (تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸)، ج ۱، صص ۴۳-۴۴ نوشته شد.

هزاران آیه‌ای را بیافریند که در طول هزاران سال نه نمونه‌اش را آورده‌اند و نه تازگی‌اش را از دست می‌دهد، همواره نیز الهام‌بخش دانشمندان بزرگ و اندیشمندان همه اعصار باشد. اگر این قوه از خود پیامبر است باید یک سیر تدریجی را طی می‌کرد و در سال‌های قبل از بعثت نیز سابقه‌ای می‌داشت. امی بودن پیامبر و اینکه در هیچ مکتبی درس نخوانده بود بر پیچیدگی بحث می‌افزاید و موضوع را هر چه بیشتر خارق‌العاده می‌سازد.

۹. پس از آغاز دعوت پیامبر، این تمایز سخنان برای حضرت و خانواده و اطرافیانش مشخص بوده است. این کلمات با همان الفاظ، هم برای خودش تمایز داشته و هم برای خانواده، چیزی که تا پایان حیات و رسالت کلمات قرآنی معلوم بوده است. کلماتی مانند: قل و تقول و یا نقل قول‌هایی غائبانه از اشخاص، حاکی از همین جدایی بافت زبانی در بیان حقایق و حیاتی و سخنان معمولی آن حضرت است. این که گفته شده: الهام را به زبانی که خود می‌داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند، درست نیست. این معنا برای اطرافیان حضرت از مخالفان نیز روشن بوده که قرآن مستقل از شخصیت او است. به عنوان نمونه، هنگامی که آیات قرآن که خوانده می‌شد، کفار در خواست می‌کردند که آیات دیگری غیر اینها برایشان خوانده شود. پیامبر می‌گوید من از پیش خود چیزی نمی‌توانم بیاورم، من تنها از آنچه به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم: «وَ إِذَا تُلِيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنِّي وَ بَرَاءُ النَّاسِ وَ كَذِبٌ يُفْتَرُ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِنَا نَفْسِي إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ» (یونس: ۱۵). حتی قرآن خبر می‌دهد که کفار امیدوار بودند بتوانند در وحی پیامبر تصرف کنند و کاری نمایند تا پیامبر به اشتباه بیافتد و میان کلمات خود و قرآن امتزاجی ایجاد شود، اما از آنجا که خداوند نگه‌دار پیامبر بود و عصمت او را با این مواظبت‌ها تضمین کرده بود، از پدید آمدن هر گونه خطایی جلوگیری کرد: «وَ إِنْ كَادُوا لَيَكْتُمُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَتَرَىٰ عَيْنُنَا غَيْرَهُ وَ إِذًا لَآتَخَذُونَكَ خَلِيلًا» (الاسراء: ۷۳).

۱۰. وحی به اراده و اختیار پیامبر نبوده است، که چه بگوید، چه وقتی بگوید و چه وقتی تمام کند. گاهی وحی را می‌گرفته، بدون آن که انتظار آن را داشته باشد، یا درخواست وحی می‌کرده و می‌خواسته پاسخ سؤال و حل مشکلی بیاید، اما وحی نمی‌آمده و گاهی انتظار آمدن، چنان طولانی و جان‌لبریز می‌شده است که «بَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْخَاطِرِ» (احزاب: ۱۰)، یا مانند آنچه در حدیث افک و اتهام ناپاکی به همسرش وارد شده است. که در این موارد می‌گفته است: من منتظر وحی هستم و در این باره چیزی نمی‌دانم. گاهی وحی می‌آمده، اما برخلاف گفته اولیه خودش بوده و حتی تصور نمی‌کرده چنین پاسخی توسط وحی برسد، مانند آنچه در سوره مجادله و در قضیه‌ی ظهار و اصرار زن مجادله‌کننده رسیده است.^۱

۱. برگرفته از گفت‌وگوی آقای ایازی با خبرگزاری فارس به تاریخ ۸۶/۱۱/۲۳ به نشانی

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8611210331>

بنابر آنچه در سه بند اخیر ذکر شد، جایی برای این گفته آقای سروش نمی ماند که: «شخصیت او نیز نقش مهم در شکل دادن به این متن ایفا می کند. اگر قرآن را بخوانید، حس می کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح در حالی که گاهی اوقات پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است. این، آن جنبه کاملاً بشری وحی است.» وحی از شخصیت پیامبر مستقل بوده است و حالات روحی او هیچ تأثیری در نوع وحی و طربناکی یا پرملالی آن ندارد.

۱۱. آقای سروش به چهار شاهد برای ادعای خود مبنی بر تبعیت وحی نسبت به شخصیت پیامبر تمسک می کند. این چهار شاهد عبارتند از:

(۱) طول مدت بارش وحی بر پیامبر در ابتدای امر کمتر بوده و آیات مکی کوتاه تر بوده است. وی به گفته ابن خلدون استناد می کند که می گفت تکرار تجربه و حیانی آستانه تحمل پیامبر را بالا برد.

(۲) محتوای وحی، خصوصاً بخش شریعت آن از منش پیامبر متأثر بوده است. در اینجا شاهد آقای سروش گفته سلطان ولد، پسر مولوی، است که می گفت هر شریعتی آیینۀ خلق و خوی پیامبر خود است، مثلاً چون خصلت پیامبر ﷺ زن دوستی و نطافت خود، پس دین او نیز بر این دو موضوع تأکید کرده است.

(۳) محتوای وحی پا به پای رخدادهای زندگی پیامبر و به تناسب و در پاسخ به آنها شکل پذیرفته است.

(۴) محتوای وحی از سطح دانش و معیشت روزگار پیامبر متأثر بود.^۱

اما هیچ یک از شواهد یاد شده دلیلی بر ادعای ایشان نیست. مجموع این شواهد نیز چنان دلالتی ندارد. این شواهد با نظریه سنتی نیز سازگار است. در نظریه سنتی این موضوع که ظرفیت مخاطب وحی در نظر گرفته شود کاملاً مورد توجه بوده است. به همین دلیل است که یک دانشمند سنتی مانند ابن خلدون چنان نظری ارائه کرده است. همچنین از مشابهت شخصیت پیامبر با شریعت اسلامی نمی توان نتیجه گرفت که وحی تابع شخصیت پیامبر بوده، بلکه ممکن است عکس مطلب صادق باشد، یعنی چون در قرآن و اسلام بر این موضوعات تأکید شده است، شخصیت پیامبر این چنین شکل گرفته است. اتفاقاً زندگی پیامبر نیز همین نظر دوم را تأیید می کند؛ زیرا پیامبر تا حدود پنجاه سالگی تنها یک همسر داشت. اگر تعدد همسران پیامبر به دلیل خلق و خوی او بود می بایست قبل از این سن به وقوع می پیوست، نه آن هنگام که شور جوانی فرو کاسته است. کمی مطالعه تاریخ نشان می دهد که ازدواج های پیامبر پس از رحلت حضرت خدیجه رضی الله عنها، به دلایل

۱. آقای سروش این مطالب را در این گفت و گو به اختصار و در کتاب بسط تجربه نبوی (تهران: انتشارات صراط، ۱۳۷۸) صص ۱۱-۲۲ به تفصیل آورده است.

سیاسی و مصالح اجتماعی و برای پیشبرد اسلام صورت پذیرفته است. بنابراین، نظر سلطان ولد درست نیست و با کمی تحقیق و تأمل بطلان نظر او آشکار می‌شد و جایی برای تعبد به سخنان سلطان ولد نبود. اما اینکه محتوای وحی یا به پای رخدادهای زندگی پیامبر نازل می‌شد، بیش از آن که دلیلی بر مدعای آقای سروش باشد، دلیل بر حکمت خداوند در انزال وحی است که تناسب نزول آیات را با حوادث پیش آمده رعایت می‌کرد.

البته ترتیب دادن پیش آمد حوادث به گونه‌ای که همه آنچه مورد نیاز است نازل شود، آن قدر برای خداوند متعال آسان هست که بتواند از پس آن برآید! سطح دانش و معیشت روزگار پیامبر تنها می‌تواند محدوده‌ای برای زبان وحی باشد، نه حد مضمون آن. بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که محتوای وحی در حد دانش روزگار پیامبر بوده است. این موضوع نه با دعاوی خود پیامبر سازگار است، نه با خاتمیت وحی و نبوت، در عین بقای احتیاج به دین و جاودانگی شریعت. بله، اگر تحلیل‌های دیگری از دین ارائه شود که اصل نیاز به وحی و شریعت را در عصرهای بعد از پیامبر منکر شود، آن ناسازگاری از میان می‌رود. اما در این صورت به نظر می‌رسد که این قرائت از دین، به گفته شهید مطهری رحمته به ختم دیانت منتهی شود.

۱۲. اینک جای این پرسش‌ها وجود دارد: آیا خداوند می‌تواند با بشر ارتباط کلامی برقرار کند؟ آیا می‌خواهد چنین کاری بکند یا خیر؟ آیا اگر بتواند و بخواهد، شکل این ارتباط چگونه است؟ در مقام پاسخ باید مخاطب را نیز در نظر گرفت. اگر مخاطب ما به وجود و قدرت و اراده خداوند کافر باشد، ابتدا باید این مباحث را برایش اثبات کرد. اما اگر مخاطب ما به مسائل یاد شده باور داشته باشد، کافی است او را متوجه قدرت مطلق خدا بکنیم تا متوجه شود که خارج از حیطه امور محال قدرت خداوند به همه چیز تعلق می‌گیرد. بنابراین، هیچ مانعی بر سر راه ارتباط کلامی میان خداوند و بندگانش وجود ندارد و اگر برای شنیدن و درک این ارتباط کلامی نیاز به آمادگی‌هایی در بشر باشد، خود خدا می‌تواند آن آمادگی‌ها را ایجاد کند. همچنین فرد مؤمن می‌داند که خداوند هدایت انسان را می‌خواهد و برای هدایت او پیامبران را مبعوث کرده است. اما درباره شکل این ارتباط می‌توان صور مختلفی را تصور کرد. قرآن کریم سه صورت ارتباط و حیانی را بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ» (الشوری: ۵۱). یک نوع ارتباط پنهانی است که از دیدگان دیگران مخفی است. مثلاً خداوند متعال می‌تواند در نفس پیامبر با او سخن بگوید، حتی می‌تواند اصوات مادی را به گوش او برساند، بدون آنکه دیگران آن را بشنوند، کافی است مانعی در شنیدن آنان ایجاد کند یا از طول موج مخصوصی استفاده کند که گیرنده آن را فقط در پیامبر گذاشته باشد. نوع دوم از پشت حجاب است، چنان که برای حضرت موسی علیه السلام در درخت مشتعل صدا ایجاد شد و او شنید، بدون اینکه گوینده را ببیند. به دلیل همین ندیدن گوینده، خداوند از این

نوع ارتباط کلامی به ارتباط از پشت حجاب تعبیر کرده است. نوع سوم ارسال نماینده، همچون فرشته وحی، است که برای بسیاری از پیامبران اتفاق افتاده است. البته می‌توان صورت‌های دیگری نیز تصور کرد، اما سنت الاهی بر این قرار گرفته که از همین سه روش استفاده کند. براساس نظر جناب سروش گویا دست خداوند بسته است و نمی‌تواند چنین ارتباطی را برقرار سازد؛ زیرا از هر راهی که بخواهد با بشر سخن بگوید، آقای سروش می‌گوید که آن تخیل پیامبر بوده که گمان کرده فرشته‌ای با او سخن می‌گوید یا کلماتی از جانب خداوند دریافت می‌کند. از ایشان می‌پرسیم که اگر واقعاً خداوند بخواهد با واسطه یا بی‌واسطه با کسی سخن بگوید، آیا هیچ راهی وجود ندارد. خداوند چه کار کند که شما باور کنید که او با انسان سخن گفته است؟ آیا معجزه برای اثبات این امر کافی نیست؟ خدا و پیامبرش تمام شواهد لازم را برای روشن شدن ذهن مردم اقامه کرده‌اند و حجت را تمام ساخته‌اند. از فرد باهوشی مانند آقای سروش عجیب است که چگونه این همه شواهد را نادیده می‌گیرند و صرفاً به تحلیل‌های غیر ناظر به متن قرآن، آن هم بدون هیچ‌گونه دلیل و حجتی، می‌پردازند. مگر آن که خدای ناکرده غرضی دیگر در کار باشد.

۱۳. آقای سروش قرآن را متأثر از فرهنگ زمانه می‌داند. اما چنین تأثیری در مطالب و پیام‌های قرآن دیده نمی‌شود. درست است که قرآن از واژگان، مثل‌ها، تشبیهات و استعارات عربی برای رعایت فهم مخاطب استفاده می‌کند. اما این مقدار وابستگی به فرهنگ، قرآن را متأثر از فرهنگ جاهلیت عربی نکرده است. خداوند برای ایجاد ارتباط و رعایت سطح درک شنوندگان از کلمات و واژه‌هایی استفاده می‌کند که متناسب با سطح فهم و درک آنان است و در پیام‌های خود به زبان قوم سخن می‌گوید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ابراهیم: ۴). از سوی دیگر، ممکن است قرآن در بیان مطالب، شرایط، نیازها و مشکلات عصر بعثت را هم مدنظر قرار داده و به این معنا منقطع از زمان خود نبوده است. به این اندازه می‌توان گفت که قرآن تاریخی است. اما به معنایی وسیع‌تر، قرآن فراتاریخی است، معنای استقلال از سیاق تاریخی عصر نزول، به معنای انفصال از دوران خویش نیست، بلکه به این معناست که وحیی از آسمان و از عالم غیب تنزل یافته است، نه از شخص خاص که معلومات یا نبوغی دارد، یا چون دارای اندیشه‌ها و گرایش‌های اصلاحی بوده، این سخنان را گفته است، یا صادر از فکر جماعت خاصی یا برخاسته از حرکت اجتماعی و شرایط تاریخی و جغرافیایی عصر نزول باشد. که منطقی هم هست، اما این گونه نیست که وحی قرآن برخاسته از این افکار باشد، ساخته شده این شرایط و نیازهای آن باشد. پیامبر از برخی وقایع تاریخی خبر ندارد. اطلاعات تاریخی و قصص و تعالیمی در قرآن آمده و در میان مردم آن زمان مطرح نبوده است، یا به شکلی نادرست مطرح بوده و قرآن آنها را تصحیح کرده است، حتی قرآن تصریح می‌کند که نه تو و نه قوم تو پیش از این از آنها خبردار

نبودی: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَمِّينَ» (هود: ۴۹).

مرحوم علامه مجلسی از عیون اخبار الرضا^ع روایتی را نقل می‌کند که در این موضوع بسیار گویاست: «ذکر الرضا^ع یوما القرآن فعظم الحجة فيه و لایة المعجزة فی نظمه فقال هو حبل الله المتین و عروته الوثقی و طریقتہ المثلی المودی الی الجنة و المنجی من النار لا یخلق من الازمنه و لا یغث علی الالسنه لانه لم یجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان و حجة علی کل انسان لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید؛ نزد حضرت رضا^ع از قرآن ذکری به میان آمد. ایشان حجت موجود در آن و نشانه اعجاز در نظم آن را بزرگ شمردند و فرمودند: قرآن ریسمان مستحکم خدا و چنگ‌آویز مطمئن و راه نمونه اوست. قرآن، انسان را به سوی بهشت می‌برد و از آتش نجات می‌دهد. قرآن خلق شده از زمان‌ها نیست، دستاویز زبان‌ها هم نیست. چون خداوند او را برای زمان و عصر خاصی نازل نکرده و مقرر نفرموده است، بلکه دلیل و برهان و حجت بر هر انسانی است. از هیچ سویی باطل به آن راه ندارد، نازل شده‌ای از سوی خدای ستوده‌ای است که کارهایش محکم و بی‌عیب است.»^۱ یک نکته مهم این کلام ارزشمند آن است که می‌فرماید قرآن خلق شده از زمان‌ها نیست، همچنان که دستاویز زبان‌ها هم نیست. یعنی نه متأثر از زمانه است و نه بازیچه زبان مردمان.

۱۴. همچنین از روایت یاد شده و روایات فراوان دیگری که از خود پیامبر^ص و نیز حضرات معصومان^ع رسیده است چنین فهمیده می‌شود که هیچ خطا و غلطی در قرآن راه ندارد. آیات قرآن نیز بر این موضوع تأکید کرده‌اند:

(۱) سَتَقَرُّكَ فَلَآ تُتْسَى؛ ما به زودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش کنی (الاعلی: ۶).

(۲) اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. (الحجر: ۹).

(۳) وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ؛ و به راستی که آن کتابی ارجمند است. از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویی نمی‌آید و وحی [نامه‌ای است از حکیمی ستوده [صفات] (فصلت: ۴۱-۴۲).

(۴) وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ و سخن پروردگارت به راستی و داد، سرانجام گرفته است و هیچ تغییری در کلمات او نیست و او شنوای داناست (الانعام: ۱۱۵).

(۵) وَ اَثَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتْتَحِدًا؛ و آنچه را

که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمات او را تغییر ندهند ای نیست، و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت (کهف: ۲۷).

۱۵. افزون بر موارد یاد شده، و این که خود کتاب و سنت وحی را در همه ابعادش خطاناپذیر می‌دانند، بحث آقای سروش درباره خطاپذیری وحی اشکالات متعدد دیگری نیز دارد که در ادامه به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱) اگر پیامبر در پاره‌ای از آنچه به نام وحی بر مردم می‌خواند دچار خطا و اشتباه شده باشد، دیگر هیچ اطمینانی به بقیه موارد وحی باقی نمی‌ماند. این امر با حکمت مصونیت وحی از خطا سازگار نیست.

۲) خطاپذیری ولو در مسائل این جهانی، مربوط به مضمون و محتواست و این مطلب با نظر دوم آقای سروش که می‌گوید مضمون از خداست و قالب از پیامبر است، سازگار نیست.

۳) اشکال اساسی نظریه آقای سروش در این است که هیچ معیاری برای تفکیک مسائل این جهانی و مسائل آن جهانی ارائه نداده‌اند و به نظر هم نمی‌رسد که بتوانند ارائه دهند؛ زیرا سال‌هاست که به دنبال چنین تفکیکی هستند و می‌خواهند راهی برای سکولار کردن اسلام پیدا کنند. اما با همه تلاش‌هایی که ایشان و روشن‌فکرانی نظیر ایشان انجام داده‌اند، تاکنون معیار جدا سازنده روشنی عرضه نشده است.

۴) دلیل این ناتوانی هم به شخص ایشان بازمی‌گردد، بلکه به ماهیت موضوع بازمی‌گردد؛ زیرا حتی اگر تفکیک میان دنیا و آخرت امکان‌پذیر باشد، اما تفکیک میان مسائل دنیا و مسائل آخرت ممکن نیست؛ اولاً، خود دنیا و آخرت در هم تنیده‌اند، به طوری که بزرگان دین و فلسفه این دو را از هم جدایی‌ناپذیر می‌دانند و می‌گویند که آخرت باطن همین دنیا است، نه چیزی و جایی دیگر. ثانیاً، مسائل دنیا را نمی‌توان از مسائل آخرت جدا کرد؛ زیرا راه آخرت از همین دنیا می‌گذرد و با همه مسائل دنیا است که آخرت را می‌سازیم.

۱۶. اما آنچه به اندیشمندان سده‌های میانه، مانند مولوی، نسبت می‌دهند نیز درست نیست. دست کم مولوی از جمله اندیشمندانی است که بر نزول قرآن، چه مضمون آن و چه الفاظ آن، از جانب خدا تأکید دارد. او اندیشمندی سنتی است و نمی‌توان نظر امثال آقای سروش را به وی نسبت داد. کافی است سری به مثنوی او بزنید تا ده‌ها بیت شاهد بر این موضوع بیابید. از جمله:

گرچه قرآن از لب پیغمبر است	هر که گوید حق نگفت آن کافرست
معنی قرآن ز قرآن پرس و بس	وز کسی کاتش زده ست اندر هوس
این همه آوازه‌ها از شه بود	گرچه از حلقوم عبدالله بود

۱۷. نکته آخر روش بحث آقای سروش است. ایشان با برون دینی کردن بحث از تمام شواهد قرآنی و کلام پیامبر ﷺ در باب حقیقت وحی چشم پوشیده‌اند. این روش در اموری

که به اعتراف همه اهل علم و عرفان از دسترس عقل بشر خارج است، نمی‌تواند روشی عالمانه و درست باشد. درست است که با این کار می‌توانند به مخالفان خود بگویند بحث من درون دینی نیست که بخواهم به شواهد شما توجه کنم، اما نتیجه کار ایشان هیچ ارتباطی با اسلام پیدا نمی‌کند، به ویژه با توجه به اینکه قرآن سراسر مخالف نظریه آقای سروش است. امر ما دائر است میان اینکه نظر ایشان را بپذیریم یا گفته‌های پیامبر و کلام خدا را.

به علاوه، باید توجه داشت که لازمه نظر ایشان این است که خود پیامبر از حقیقت وحی باخبر نباشد، اما آقای سروش باخبر باشد؛ زیرا هم در قرآن و هم در سیره پیامبر به صراحت بر این نکته شده که قرآن با همین کلمات از جانب خدا نازل شده است. براساس نظر آقای سروش، باید نعوذ بالله بگوییم یا پیامبر دروغ می‌گفته (که قطعاً ایشان نمی‌خواهند چنین چیزی بگویند) یا اشتباه می‌کرده که فکر می‌کرده فرشته وحی بر او نازل می‌شود. این نیز بسیار عجیب است که خود وی نداند که وحی او از چه سنخی است، اما ما در پس قرن‌ها و تنها با گمانه‌زنی بدانیم که وحی او از سنخ شعر است!

